

جمعه گردی های اسماعیل نوری علا

سناریوهائی برای ایجاد رهبری

کوشش های مختلف اپوزیسیون حکومت اسلامی در راستای ایجاد «رهبری شورائی» تا کنون جواب نداده و توفیقی نداشته اند و شخصیت هائی که می توانند بصورت بالقوه در آن «شورای رهبری» حضور داشته باشند نتوانسته اند در میان خود به توافق برسند. در نتیجه، و در عمل، خود این مدعیان «رهبری شورائی» به انواع حیل می کوشند تا همان ماجرای سی و پنج سال پیش و آفرینش رهبری کارزماتیک را در روزگار کنونی بازآفرینی کنند بی آنکه توضیح دهند که روش کنونی آنها چه تفاوتی با سناریوی رهبرسازی از آیت الله خمینی دارد.

esmail@nooriala.com

پیشگفتار

از نظر من، مهمترین موضوعی که در روند مبارزهء سکولار دموکرات های ایران با حکومت اسلامی مطرح است، یا باید مطرح باشد، به مسئلهء «رهبری» مربوط می شود. در واقع، هر مبارزهء سیاسی به رهبری احتیاج دارد و این رهبری در طی روندهای پیچیده ای شکل می گیرد که توجه به آنها می تواند ما را به امکانات واقعاً موجود و بالقوه ای که در مسیر مبارزه وجود دارند آشناتر می کند.

انواع رهبری

من، بعنوان یکی از علاقه مندان نظریات جامعه شناسانهء ماکس وبر آلمانی، باور دارم که ادعای رهبری داشتن از جانب سیاست ورزان، و پذیرش آن رهبری از جانب مردم، به دو پارهء پیشامدرن و مدرن تقسیم می شود. در دوران پیشامدرن مردم در آفرینش رهبری نقش چندانی نداشته اند و رهبر را یا «سنت جاری جامعه» (مثلاً توارث خونی) معین می کرده و یا ظهور شخصیتی که مدعی ارتباط با عالم غیب و خدا و فرشتگان اش می شده و مردم هم - به دلایل مختلفی که جای بحث اش اینجا نیست - رهبری او را می پذیرفته اند. ماکس وبر نوع اول را «رهبری سنتی» و نوع دوم را «رهبری کارزماتیک» می نامد. در این میان می توان به نوع سوم از رهبری پیشامدرن نیز اشاره کرد که بر اساس زور شمشیر و تحمیل حاکمیت حاصل می شود و می توان با عنوان «رهبری غصبی» نیز نام برد.

در دوران مدرن اما نقش مردم در تعیین و پذیرش رهبری تعیین کننده می شود و با جا افتادن مفهوم دموکراسی «رهبری انتخابی» جای دو نوع رهبری قبلی را می گیرد و نامزدهای رهبری را و می دارد که راه های مختلفی برای جلب نظر مردم بیابند. و عمدهء این راه ها از بزنگاهی می گذرند که «رهبری شورائی» نام دارد و در برابر «رهبری فردی» قرار می گیرد. در رهبری شورائی، اجماع نظر نخبگان سیاسی است که پیدایش رهبری فردی را، آن هم بعنوان سخنگو و مجری رهبری شورائی ممکن می کند.

اما این وضعیت همواره بصورت سپید و سیاه شکل نمی گیرد و جوامع، در مسیر گذار خود به سوی دموکراسی، هر یک در مرحله ای از این سیر تطور قرار دارند و بر اساس همین چهارچوب نظری است که می توان جوامع را، در مسیر متحقق ساختن دموکراسی درونی خود، درجه بندی کرد و پیشرفتگی یا عقب ماندگی شان را نشان داد.

در این میان، یکی از مختصات جوامع در حال توسعه دوران مدرن، که گرفتار «استیادهای ایدئولوژیک» هم هستند، عبارت از این واقعیت است که مبارزان علیه این حکومت ها (اپوزیسیون حکومت) اغلب در بین انواع رهبری سرگردان می مانند و، مثلاً، حتی وقتی به نفعی ضرورت رهبری فردی می پردازند، در واقعیت امر تاکتیک های خود را برای آفرینش یک چهره شاخص و احیاناً کاریزماتیک بر می گزینند.

شرایط لازم

در جهان مدرن، معمولاً «رهبر» یک جریان سیاسی طی روندهای معینی «چهره می کند» و مورد پذیرش عمومی قرار می گیرد. مثلاً، می توان پیرامون ویژگی های عام اجتماعی یک نامزد رهبری از موارد زیر یاد کرد: داشتن سابقه مبارزاتی طولانی داشتن توان مطرح ساختن مباحث نظری، داشتن قدرت سخنوری، داشتن توان جذب چهره های مبارز و سرشناس دیگر، داشتن استعداد مدیریت، بخصوص در موارد بحرانی، شناخته شدگی در گستره ملی و بین المللی، و... اینها را می توان «ویژگی های عام و اجتماعی رهبران سیاسی» دانست.

اما برای رسیدن به رهبری فردی (و احیاناً کاریزماتیک) ضروری است تا شرایط دیگری را هم بر این سیاهه افزود؛ با این توجه که در اینجا منظور از «رهبری کاریزماتیک» معنای رایج و امروزی این مفهوم است که به موجود بودن ویژگی های خارق العاده فردی، همچون داشتن چهره مطبوع، خوش پوشی، راستگوئی و میرا بودن از ضعف های شخصیتی، داشتن هیبت و گیرائی و محبوبیت عامه پسند شخص مربوط می شوند. اینها «ویژگی های رفتاری و جسمانی فردی» محسوب می شوند. یعنی، «رهبر فردی یا کاریزماتیک نوین»، علاوه بر داشتن «ویژگی های عام اجتماعی» به این «ویژگی های فردی» نیز مجهز است. همچنین باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که جمع شدن این ویژگی ها در یک رهبر بالقوه ممکن است حتی فقدان ویژگی های عمومی و اجتماعی در او را کم اهمیت کند.

دوران انقلاب 57

اگر به دوران پیش از انقلاب 57 برگردیم و در جستجوی رهبران بالقوه ای باشیم که می توانستند یا جانشین شاهی شوند که مبتلا به سرطان شده و عمر حکمرانی اش به پایان طبیعی خود نزدیک شده بود، و یا می توانستند ولیعهدش را در کنترل خود بگیرند تا فقط پادشاهی کند و نه حکومت، برآستی از چه کسانی می شود نام برد که در جریان آن انقلاب بخت خود را نیازموده

باشند؟ یا می توان پرسید که اینگونه رهبران را در کدام حوزه ها می توان یافت؟ از نظر من حوزه های موجود در آن دوران از این قرار بودند: بازماندگان نهضت ملی دوران مصدق در دو شاخه جبهه ملی (بگیریم: صدیقی، سنجابی، فروهر و بختیار را در داخل کشور و بنی صدر را در خارج) و نهضت آزادی (مهندس بازرگان، حسینی ها، معین فر در داخل و ابراهیم یزدی و ... در خارج)؛ روحانیت فرقه دوازده امامی در دو شاخه مخالفان ورود روحانیت به سیاست (آیت الله شریعتمداری) و موافقان این روند (آیت الله ها طالقانی، مطهری و بهشتی در داخل و آیت الله خمینی در خارج)؛ جریانات چپ علنی، شامل حزب توده (کیانوری و طبری در خارج و امثال محمود اعتمادزاده در داخل)، بازماندگان نیروی سوم، رهبران کنفدراسیون دانشجویی؛ و جریانات چپ زیرزمینی، همچون مجاهدین خلق و فدائیان خلق...

در دو سه سال مانده به پیروزی انقلاب 57، و سپس در روند تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت، همه نام ها و شخصیت های مورد اشاره فوق مطرح بودند اما، با قدرت گرفتن جریان اسلام سیاسی و بردن آیت الله خمینی به پاریس و نظر موافق قدرت های غربی با او و همراهی رسانه های این قدرت ها برای شناساندن او به عامه مردم ایران، آیت الله خمینی، که بیشتر واجد ویژگی های شخصی و عامه پسند بود تا ویژگی های عمومی اجتماعی، به «رهبر کارزماتیک انقلاب» تبدیل شد و همه شخصیت های فوق (جز صدیقی و بختیار) را تحت الشعاع خویش قرار داده و به خدمت خود گرفت.

دوران کنونی

امروزه اما از در و دیوار می شنویم که دیگر نه تنها در صفوف اپوزیسیون حکومت اسلامی شخصیت کارزماتیکی وجود ندارد بلکه اساساً عهد ظهور «رهبری کارزماتیک» گذشته است و باید در پی نوعی «رهبری شورائی» بود. اما از آنجا که هنوز حوادث سال 57 و ظهور خمینی به عنوان رهبر کارزماتیک از خاطره ها رخت نبسته، فهم جریانات و پیشنهادات مربوط به اتخاذ روش های شورائی برای بسطاری از سیاست ورزان آسان نیست. مثلاً، در این زمینه، برخی از فعالان سیاسی می کوشند تا «طرح آلترناتیو سازی سکولار دموکرات های انحلال طلب خارج کشور» را (که به روش های مختلفی می کوشد تا رهبری شورائی را جانشین رهبری کارزماتیک کند) بصورت نوعی تلاش برای بازآفرینی سناریوی انقلاب 57 درک می کنند و آن را نابهنگام و خلاف اصول آفرینش «رهبری شورائی» می بینند، و در نتیجه، چون ذهنیت شان با رهبری کارزماتیک خو کرده کوشش های خلاف ذهنیت شان را عین ذهنیت خود می یابند.

در واقع، سی و پنج سال گذشته از پیروزی انقلاب ضد مشروطه، بخوبی می توان دید که کوشش های مختلف در راستای ایجاد «رهبری شورائی» چندان جواب نداده و توفیقی نداشته اند و شخصیت هائی که می توانند بصورت بالقوه در یک «شورای رهبری» حضور داشته باشند نتوانسته اند در میان خود به توافق برسند. در نتیجه، و در عمل، خود این مدعیان «رهبری شورائی» به انواع

حیل می کوشند تا همان ماجرای 35 سال پیش را در روزگار کنونی بازآفرینی کنند بی آنکه توضیح دهند که روش کنونی آنها چه تفاوتی با سناریوی رهبر سازی از آیت الله خمینی دارد. در نتیجه، به نظر می رسد که در کنار شرح ظاهری شعار خواستاری تشکیل شورای رهبری، همهء کوشندگان سیاسی مخالف حکومت اسلامی همچنان گوشهء چشمی هم به ایجاد یا یافتن «رهبری کاریزماتیک» داشته باشند.

محل شکل گیری

یکی دیگر از بحث های عمده در زمینهء رهبری اپوزیسیون (چه کاریزماتیک و چه شورائی) به محل شکل گیری آن مربوط می شود. الگوی اصلی تاریخی در این مورد بر این مدار ساخته شده که حکومت مستقر غیردموکراتیک و واجد «رهبری غصبی» نمی تواند اجازه دهد که آلترناتیو رهبری کنندهء نیروهای مخالف اش در قلمرو قدرت اش بوجود آید. در نتیجه، و معمولاً، رهبری اپوزیسیون حکومت (و نه دولت) در بیرون از مرزهای قدرت استبدادی شکل می گیرد و هدایت عملیات انحلال طلبانه را بر عهده دارد.

این «تز» که می توان نمونه های تاریخی متعددی را برای اثبات صحت اش اقامه کرد، بطور طبیعی، مورد مخالفت نیروهائی قرار گرفته که کل شان را می توان با عنوان «اصلاح طلب» دسته بندی کرد. آنها نه تنها با انحلال حکومت موافق نیستند و تنها در محدودهء «اصلاح برای ابقا»ی رژیم، آن هم از طریق تصرف دولت، عمل می کنند، بلکه می کوشند تا ثابت کنند که رهبری اپوزیسیون را می توان در داخل مرزهای قدرت نیز شکل داد. برای آنها پیدایش «جنبش سبز» در سال 88، آن هم با رهبری کسانی که خواستار حفظ و اجرای اصول مغفولهء قانون اساسی شریعت بنیاد حکومت بوده و با طرح شعارهای «ساختارشکن» مخالفت می کردند، موهبتی بود تا با جریان آلترناتیو سازی و انحلال طلبی مقابله کنند. برای آنها «رهبری اپوزیسیون» هم وجود دارد و هم در داخل کشور است و همهء کوشش های خارج کشوری ها باید در راستای تقویت و حمایت آن باشد. بدینسان دو جریان سیاسی مشخص با تفاوت های زیر در برابر هم شکل گرفته اند:

- حکومت اسلامی قابل اصلاح است / قابل اصلاح نیست،
- باید در راستای اصلاح آن عمل کرد / باید ان را منحل ساخت،
- آلترناتیو برای تشکیل دولت است در ظل حکومت اسلامی / برای تشکیل حکومت است بجای حکومت اسلامی،

- رهبری اپوزیسیون در داخل کشور است / رهبری اپوزیسیون انحلال طلب نمی تواند در داخل کشور بوجود آید؛ و یا اگر هم چنین رهبری بالقوه وجود داشته باشد نمی تواند کار علنی کند، چرا که به مجرد احساس خطر کردن حکومت او و طرفداران اش در خطر نابودی یا زندان و آزار قرار خواهند گرفت.

شاهزاده رضا پهلوی

در میان نامزدهای بالقوه «رهبری» (چه در شاخه کارزماتیک و چه در وجه شورائی آن) مسلماً شاخص ترین فرد شاهزاده رضا پهلوی بوده است؛ چرا که او بیش از دیگران دارای «ویژگی های عمومی و اجتماعی رهبری» است و کافی بوده است تا روی ویژگی های فردی او نیز «کار شود» تا، در صورت وجود شرایط موافق بین المللی، از او یک «رهبر کارزماتیک» ساخته شود. این کوشش ها اما در عمل، و به دلیل رفتارها و تصمیمات خود این شاهزاده، درست از آب نیامده و حتی نتیجه عکس داده است. بدین معنی که «شاهزاده»، بجای قد علم کردن صریح و شجاعانه در برابر حکومت اسلامی و کوشش برای جذب و نگاهداری شخصیت های قابل اعتماد، تن به همکاری با افرادی ناشناخته (و به قول برخی حتی از طرفدارنش مشکوک) داده و طی روند سیاسی معوجی که تشکیل شورای ملی نام گرفته، تبدیل به سخنگوی این افراد شده و خود را با تشکیلاتی همراه کرده است که:

- اعلام می کند نه آلترناتیو است و نه آلترناتیو ساز
- از بیان روشن اینکه رهبری جریان آلترناتیو در خارج کشور بوجود می آید پرهیز می کند
- فقط در راستای انجام «انتخابات آزاد» می کوشد
- به خامنه ای نامه می نویسد و از او می خواهد تا بر اساس قانون اساسی حکومت اسلامی انتخابات آزاد را انجام دهد و در نتیجه هم انقلاب 57 و هم قانون اساسی برخاسته از آن و هم رهبری خامنه ای را به رسمیت می شناسد.
- و با جریانی که نظریه تابعیت خارج از داخل را مطرح کرده همراه می شود
- بدینسان، از نظر من، آقای رضا پهلوی موقعیت خود را بعنوان «رهبر بالقوه»ی مخالفان حکومت اسلامی سخت ناکارآمد کرده است.
- پی بردن به اینکه چرا آقای پهلوی این روند را (که دلایل آگاهانه بودن انجام گرفتن اش روز به روز روشن تر می شود) بعنوان سیاست خود اتخاذ کرده موکول به داشتن اطلاعات بیشتر و فرارسیدن موعد قضاوت های تاریخی است اما، بهر حال، نتیجه این روند آن است که او، بجای ارتقاء دادن خود از مقام ولیعهد شاه سابق به یک رهبر سیاسی امروزی اما واجد مشخصات کارزماتیک، خویشتن را همردیف دیگر رهبران اسمی اپوزیسیون کرده و از لحاظ تشکیلاتی نیز نتوانسته است حتی جاذبه ای را در مورد «رهبری شورائی» ایجاد کند؛ چه رسد به مقوله «رهبری کارزماتیک».

تجربه «اتحاد برای دموکراسی»

در زمینه ایجاد «رهبری شورائی» می توان به کوشش های سه شخصیت سرشناس سیاسی خارج کشور، به نام های سازگارا، شریعتمداری و آهی اشاره کرد. این سه تن توفیق آن را داشته اند تا، با تکیه بر برخی منابع مالی شناخته و ناشناخته، بخش عمده ای از ساکنان منطقه

خاکستری اپوزیسیون را، که بین اصلاح طلبی و انحلال طلبی سرگردانند، در چهار کنفرانس گرد هم آورند و از دل این گردهمایی ها نهادی به نام «اتحاد برای دموکراسی» را سامان دهند. اما، احتمالاً بعثت احتراز آگاهانه شان از تأکید بر سکولار بودن حکومت آینده و نیز داشتن قصد همکاری با بخشی از اصلاح طلبان اسلامی، این تشکیلات نتوانسته است تا حد یک آلترناتیو شورائی فرا برود. بخصوص که این نهاد با انتخاب خواستاری انجام «انتخابات آزاد» بعنوان استراتژی مبارزاتی خود اصولاً به مخالفت با روند آلترناتیو سازی در خارج کشور دامن زده است.

مشکلات پایدار

می دانیم که تا کنون روند ایجاد رهبری (چه در داخل و چه در خارج) بیش از هر چیز از بی رغبتی شخصیت های مختلف سیاسی در شرکت در کارهای گروهی و ایجاد تشکلات لطمه دیده است؛ بطوری که هیچ کس نتوانسته دیگران را به اتخاذ مواضع سیاسی خاص و یا توافق بر سر شعارهایی معین دعوت کند؛ و هرکس تنها در محدوده کوچک یاران خود محصور است. شاید بالاترین نمود این وضعیت را بتوان در شکل گیری شورای ملی با مرکزیت آقای رضا پهلوی دید. در ابتدا و بصورتی بدیهی این انتظار می رفت که لاقلاً شخصیت های طرفدار ایشان به دعوتی که در راستای پیوستن به شورای ملی مطرح شده بود پاسخ مثبت دهند. حال آنکه نه تنها چنین نشد بلکه حتی حزب مشروطه، ایران و رهبران اش، که قید وفاداری به پادشاهی آقای پهلوی را در اساسنامه خود دارند، نیز حاضر به شرکت در این شورا نشدند. در مورد تعیین هدف و استراتژی و تاکتیک های مبارزاتی نیز هنوز توافقی بین شخصیت ها و سازمان های اپوزیسیون صورت نگرفته است. این پراکندگی را می توان در مورد «انتخابات آزاد» بخوبی مشاهده کرد. هم اتحاد و هم سازمان جمهوریخواهان، و نیز نهاد «اتحاد برای دموکراسی» آن را بعنوان استراتژی مبارزاتی خود انتخاب کرده اند، در حالی که جنبش سکولار دموکراسی آن را از مقوله تاکتیک ها می داند و شورای ملی آقای پهلوی هم در این مورد بین هدف و استراتژی سرگردان است.

تجربه ای نو

اما، در این میان، و پس از انتخابات ریاست جمهوری در ایران و بیرون آوردن حسن روحانی از صندوق شعبده حکومت، به نظر می رسد که عده ای جریان تازه ای را در راستای بر ساختن «رهبری» آغاز کرده اند که در منطقه خاکستری بین اصلاح طلبی و انحلال طلبی حرکت می کند و خطوط جدا کننده این دو اردوگاه را نیز در هم می ریزد. این جریان با اقدام آقای مهندس حشمت الله طبرزدی در راستای ایجاد نوعی رهبری اپوزیسیون سکولار دموکرات آغاز شده است. ایشان، پس از تحمل چهار سال زندان، ده ماهی بود که با سپردن تضمین در مورد اینکه کار سیاسی نخواهد کرد، در مرخصی به سر می برد اما، پس از انجام انتخابات ریاست جمهوری و آغاز مذاکرات

با کشورهای غربی، به این نتیجه رسید که حکومت اسلامی در برابر غرب عقب نشسته است و این وضعیت موجب می شود که در امر رعایت اصول حقوق بشر نیز پیشرفت هائی حاصل شود؟ و اگر داخل و خارج دست در دست هم داشته باشند می توان امیدوار بود که دور تازه ای از مبارزه برای دموکراسی آغاز شود. در نتیجه، قبل از بازگشت قابل پیش بینی ایشان به زندان، مسئلهء ایجاد یک «شورای جبههء دموکراتیک در خارج کشور» مطرح شد و، در جوار آن، چهار خواست مشخص (لغو اعدام، آزادی کلیهء زندانیان سیاسی، بهبود وضع معیشت مردم و لغو حجاب اجباری) بعنوان شعارهای اصلی اپوزیسیون سکولار دموکرات از داخل کشور به خارج «ابلاغ» شد. همزمان با این ماجرا، نمایندهء آقای طبرزدی در خارج کشور در نامه ای خطاب به سازمان های سکولار دموکرات نوشت که سکولار دموکرات های خارج کشور باید تابعیت «رهبری داخل کشور» را بپذیرند. و هنوز در این مورد بحث و گفتگو ادامه داشت که سالگرد انقلاب 22 بهمن از راه رسید و شورائی که بدون اعلام قبلی بوجود آمده بود تصمیم گرفت تا هدایت تظاهرات سیاسی را در شهر های مختلف بر عهده بگیرد. طرفه اینکه همهء این مسائل مورد موافقت عملی چند تن از چهره های مختلف سیاسی نیز قرار گرفت، هر چند که در هر شهر تعداد انگشت شماری از ایرانیان به این تظاهرات پیوستند.

بعلاوه، در این جریان جای اصلاح طلبان و برخی چهره های ظاهراً رادیکال نیز خالی نبود. مثلاً، مجلس سخنرانی مشترک آقایان سازگارا و اسانلو در واشنگتن بمناسبت 22 بهمن، و در ارتباط با دعوت عمومی شورای جبههء دموکراتیک، گواه روشنی بر این امر محسوب شد. بخصوص که آقای اسانلو در سخنرانی خود مؤکداً از ایجاد «همبستگی بین داخل و خارج» (که گویا قرار است یادآور «سولیداریتی» لهسان به رهبری آقای لخ والسا باشد) سخن گفته و خارج کشوری ها را از سنگ اندازی در این مسیر پرهیز داده اند و آقای سازگار را نیز همچون نظریه پرداز این جریان ظاهر شده و سخن می گویند.

بدینسان، در جریان برگزاری مراسم سالگرد انقلاب اسلامی، روندی کلید خورد (و قرار است در سالگرد هشتم مارس نیز تکرار شود) که بر این پایه ها و مفروضات کار می کند:

- ایجاد همبستگی بین داخل و خارج ضرورت دارد
- رهبری این همبستگی در داخل کشور است
- این رهبری می تواند بصورت آلترناتیوی در درون حکومت اسلامی عمل کند و از آن امتیازات

بگیرد

- حکومت اسلامی بعلت ضعف مفرط مالی و کوتاه آمدن اجباری در برابر غرب نمی تواند متعرض این رهبری شود، حتی اگر نامزد این سمت را در زندان داشته باشد.

- و زندانی شدن نامزد رهبری این جریان هم اتفاق بدی نیست و می تواند اپوزیسیون

حکومت را صاحب یک نلسون ماندلای ایرانی هم بکند.

به نظر می‌رسد که به تصور گردانندگان این جریان، سناریوی کارآمدی آفریده شده است: جلوی ایجاد آلترناتیو در خارج کشور گرفته می‌شود، رضا پهلوی از موقعیت شاخص خود در اپوزیسیون خارج کشور خلع شده و به یکی از کوشندگان سیاسی تبدیل گشته و رفته رفته از صحنه سیاسی محو می‌شود؛ چهره‌های سیاسی خارج کشور در مورد انتقال رهبری به داخل کشور توافق می‌کنند، نامزد این رهبری، بوسیله تبلیغات خارج کشوری‌ها، ابعاد کارزماتیک پیدا می‌کند و...

ویک پرسش ساده

با توجه به مشکلاتی که شرح آن گذشت، و بر زمینه رویدادهای اخیر، می‌توان پرسید که آیا این «همگرایی ناگهانی برخی از چهره‌ها و سازمان‌های سیاسی»، با همه جغرافیای محدود اش، امری «خودجوش» است و یا سر نخ همه این اقدامات به یک «مرکز» وصل می‌شود که می‌تواند در مواقع مقتضی جریانات منفصل را بهم متصل کند؟
من البته، برای یافتن پاسخی به این پرسش‌ها عجله‌ای ندارم و معتقدم که گذر زمان نشان خواهد داد که آیا واقعاً «خبری» هست یا من دچار خیالات شده‌ام.

با ارسال ای - میل خود به این آدرس می‌توانید مقالات نوری علا را هر هفته مستقیماً دریافت کنید:

NewSecularism@gmail.com

مجموعه آثار نوری علا را در این پیوند بیابید:

<http://www.puyesharaan.com/NoorialaWorks.htm>